



A Critical Examination of the Extra-Religious Origins of Pauline Theology

Seyed Mohammad Hasan Saleh  / Assistant Professor, Department of Religions and Mysticism, Faculty of Theology, Alzahra University, Tehran, Iran
m.hasansaleh@alzahra.ac.ir

Received: 2025/02/26 - **Accepted:** 2025/04/15 - **Published:** 2025/11/26

Abstract

Christian theology is influenced more than anything else by the specific ideas of Paul concerning Jesus Christ and his salvation. Pauline theology differs significantly from what Christ and his official successor, Peter, insisted upon. In Paul's theology, Christ, the Son, is the power and wisdom of God and possesses complete divinity, albeit at a level subordinate to the divinity of the Father. Christ is the image of the invisible God, and he created all things. Pauline theology does not have an intra-religious origin because Jesus never presented himself as God. Furthermore, the Synoptic Gospels emphasize the historical Jesus and his human aspect. This article seeks to investigate the origins of Paul's thought and theology using a descriptive-analytical method. Based on the findings of this research, historical evidence indicates Paul's significant familiarity with Greek thought and Platonic philosophy, particularly the ideas of Philo of Alexandria. Additionally, Gnostic theology influenced Pauline theology, and some of its concepts were borrowed from it. However, the degree of influence from these two sources is not equal. Although Paul was capable of using philosophical concepts, he made minimal use of them; instead, he was influenced primarily by Gnostic literature and content and utilized them extensively.

Keywords: Paul, Gnosticism, Plato, Philo, Logos.

نوع مقاله: پژوهشی

نقد و بررسی خاستگاه برون دینی الهیات پولسی

سیدمحمدحسن صالح  / استادیار گروه ادیان و عرفان دانشکده الهیات دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۸ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۶ - انتشار: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵

چکیده

الهیات مسیحیت بیش از همه متأثر از اندیشه‌های خاص پولس در باب عیسی مسیح و نجات‌بخشی اوست. خدانشناسی پولسی با آنچه مسیح و جانشین رسمی او، پطرس، بدان پافشاری می‌کرد، تفاوت چشمگیری دارد. در الهیات پولس، مسیح، پسر، قدرت و حکمت خداوند است و الوهیت کامل دارد. البته الوهیت او در مرتبه‌ای پایین‌تر از الوهیت پدر قرار دارد. مسیح صورت خدای نادیدنی است و او همه چیز را آفریده است. الهیات پولسی خاستگاه برون دینی ندارد؛ چراکه حضرت عیسی علیه السلام هیچ‌گاه خود را به‌عنوان خدا مطرح نکرد. همچنین اناجیل همدید بر عیسای تاریخی و جنبه بشری او تأکید می‌ورزند. این مقاله کوشیده است که با روش توصیفی - تحلیلی خاستگاه اندیشه و الهیات پولس را واکاوی کند. بر اساس یافته‌های این تحقیق، شواهد تاریخی نشان از آشنایی قابل توجه پولس با اندیشه یونانی و فلسفه افلاطونی، به‌ویژه افکار فیلون اسکندرانی، دارد. همچنین الهیات گنوسی تأثیراتی بر خدانشناسی پولسی داشته و برخی از مفاهیم از آن وام گرفته شده است. باین‌حال نسبت این دو در تأثیرگذاری یکسان نیست. پولس، اگرچه قادر به استفاده از مفاهیم فلسفی بود، از آن بهره‌ی حداقلی برده است؛ در عوض، وی بیش از همه از ادبیات و محتوای گنوسی متأثر بوده و از آنها استفاده کرده است.

کلیدواژه‌ها: پولس، گنوستیک، افلاطون، فیلون، لوگوس.

مقدمه

آیین مسیحیت کنونی متضمن آموزه‌هایی است که پولس مبدع آن بوده است؛ تا آنجا که برخی او را معمار این دین می‌دانند و برخی دیگر پس از حضرت عیسیؑ از او به عنوان مؤسس دوم مسیحیت یاد می‌کنند (ناس، ۱۳۸۱، ص ۶۳۱). در سراسر مسیحیت، تفکر غالب همان مسیح‌شناسی پولسی بوده است. به تعبیر بارت دی ارمان، اگرچه پولس در میان معاصرانش چهره‌ای مورد اختلاف بوده است و از نامه‌های خود وی مشخص می‌شود که وی به یک اندازه دوست و دشمن داشته است، با این وصف در سراسر تاریخ مسیحیت، هیچ چهره‌ای جز عیسیؑ نتوانست از او مهم‌تر باشد (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۴۶۲). تجربه راه دمشق او برای افراد نسل‌های بعدی این امکان را فراهم کرد که واقعیت داشتن ملاقات شخصی و گاه سری او با عیسی مسیحؑ را بپذیرند که نه بر ملاقات جسمانی او مبتنی است و نه بر گزارش‌های موثق که درباره او به وسیله نسل‌های متعددی کلیسای فراهم آمده است (کاکس، ۱۳۷۸، ص ۴۸). تفکر خاص پولس در سده‌های نخست میلادی به تدریج غلبه یافت و در قرن پنجم میلادی به تنها قرائت مسیحیت تبدیل شد.

پولس صنعتگری یهودی از فرقه فریسیان بود که در حوالی سال ۳۰ میلادی به مسیحیت تغییر دین داد. از اشارات پولس به خودش در مواردی مانند رساله غلاطیان (۱: ۱۱-۲: ۱۴) و رساله به فیلیپیان (۳: ۴-۱۰) معلوم می‌شود که او گذشته خودش را در سه مرحله ترسیم کرده است: زندگی او به عنوان یک فریسی پیش از ایمان به مسیح؛ تجربه ایمان آوردن او؛ و فعالیت‌های بعدی‌اش به عنوان یک رسول (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۴۷۳). او تا زمان درگذشتش در سال ۶۰ میلادی سال‌های عمر خود را صرف ترویج الهیاتی کرد که لزوماً بر تعلیم و سخنان عیسیؑ متمرکز نیست و با آن تفاوت‌های جدی دارد. با وجود قرابت زمانی پولس و عیسیؑ، در سراسر نوشته‌های پولس تنها در دو جا آشکارا به عیسی تاریخی اشاره شده است (Carpenter, 1980, p. 36): یکی در مورد این است که زن نباید شوهر خود را ترک کند و می‌افزاید که این دستور خودم نیست؛ بلکه از جانب خداوند، یعنی عیسی است (اول قرنتیان ۷: ۱۰)؛ و دیگری زمانی است که به قرنتیان گرمی داشت شام خداوند را یادآوری می‌کند. او در این نامه که قدیمی‌ترین سند در مورد شام آخر به شمار می‌رود، یادآوری می‌کند که اصل این برنامه از داستان شب دستگیری عیسی است (اول قرنتیان ۱۱: ۲۳-۶).

مهم‌ترین پیام پولس به مخاطبان خود، اعتقاد داشتن به یک خدای برخاسته از قبر است، نه صرفاً اعتقاد به فردی به نام عیسی که مسیحی موعود و مورد انتظار یهودیان است (بوش، ۱۳۷۴، ص ۷۰۵). پولس، از آنجا که سخنانش بیشتر متوجه ادیان رمزی و فلسفه یونان بود، کوشید تا رابطه خدا، انسان و جهان، همچنین ماهیت مسیح و وظیفه او را با تلفیق آموزه‌های یاد شده تبیین کند. اطلاعات ما درباره پولس مستند به «اعمال رسولان» و همچنین نامه‌های منسوب به او در عهد جدید است. اگرچه پولس در مواضع متعددی از نامه‌های خود می‌نویسد که ما یک خدا داریم و آن همان خدای واحد است (اول تیموتائوس ۱: ۱۷، و ۲: ۱۷، اول قرنتیان ۸: ۴-۵: ۸، و ۱۰: ۲۰)، اما تعابیر دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد وی عیسی را پسر واقعی خدا می‌داند و برای او شأن خدایی قائل است (دوم قرنتیان ۴: ۴؛ کولسیان ۲: ۹). او صراحتاً در نامه به رومیان، الوهیت عیسی را با عنوان خدا (God) مطرح کرده است (رومیان ۹: ۵). با توجه به تقدم

تاریخی رساله‌های پولس بر دیگر نوشته‌های عهد جدید، می‌توان گفت که الوهیت مسیح ابتدا در نامه‌های پولس مطرح شد و پس از آن بود که این اندیشه در انجیل یوحنا شکل جدی‌تری به خود گرفت و به‌عنوان کلمه الهی مطرح شد. خدانشناسی پولسی با آنچه مسیح و جانشین رسمی او، پطرس، بدان پافشاری می‌کرد، تفاوت چشمگیری دارد. در الهیات پولس، مسیح، پسر، قدرت و حکمت خداوند است و الوهیت کامل دارد. البته الوهیت او در مرتبه‌ای پایین‌تر از الوهیت پدر قرار دارد. مسیح صورت خدای نادیدنی است و او همه چیز را آفریده است (کاکس، ۱۳۷۸، ص ۴۵). آنچه برای مورخان و الهی‌دانان مسجل و قطعی است، این است که الهیات پولسی قطعاً خاستگاهی درون‌دینی (به معنای اخذ از کلمات و گفتار حضرت عیسی علیه السلام) ندارد؛ چراکه آن حضرت هیچ‌گاه خود را به‌عنوان خدا مطرح نکرد. به‌علاوه، اناجیل همدید و سیره جامعه نخستین مسیحیت و وجود گروه‌هایی مانند ایونی‌ها که بر بشر بودن عیسی علیه السلام تأکید می‌کردند، این امر را تأیید نمی‌کند. پس دیدگاه خاص پولس درباره الوهیت مسیح باید خاستگاهی غیر از خود مسیح و مسیحیان نخستین داشته باشد.

گفتنی است، برخی معتقدند که خاستگاه الهیات پولس لزوماً جغرافیا و وراثت یا اندیشه خاصی مانند معرفت‌های فلسفی و رمزی نیست؛ بلکه بیش از همه متأثر از مکاشفه و تغییر دین اوست. به دیگر سخن، هیچ تأثیری در تاریخ زندگی پولس قابل مقایسه با تغییر آیین او نیست (Kennedy, 1920, p. 8). او تصویری از خدا را تجربه کرد که نه بنی‌اسرائیل آن را دریافته بود و نه در اندیشه‌های یونانی و گنوسی و مانند آن یافت می‌شد. به تعبیر یکی از دانشمندان، تجربه تغییر آیین، حیاتی‌ترین بخش زندگی پولس بود و چیزهای دیگر از قبیل امور وراثتی و تعلیم‌وتربیت خاص و هر عامل دیگر، امری ثانوی به‌شمار می‌رود (Stewart, 1993, p. 82). باین حال، پیش‌فرض این مقاله آن است که الهیات پولس متأثر از اندیشه‌های موجود در زمان او (و نه صرفاً الهام‌گرفته از یک مکاشفه) است. بر این اساس، مهم‌ترین فرضیات درباره خاستگاه برون‌دینی الهیات پولسی اخذ آنها از دو منبع است: فلسفه افلاطونی و معرفت گنوسی. از لحاظ تاریخی، گسترش مسیحیت به نواحی یونانی‌زبان به کاوش این امر منجر شد که مسیحیت به چه طریق با فلسفه یونانی پیوند دارد؛ چه اینکه بسیاری از نویسندگان مسیحی در تلاش بودند تا ثابت کنند که مسیحیت درون‌مایه‌های افلاطونی را عملی کرده است (پارتریچ، ۱۳۹۸، ص ۳۳۱). همچنین گنوسیگری و الهیات ثنوی نیز به‌طور محسوسی با محافل مسیحی پیوند خورده و درصد اثرپذیری از آن بالا بود. به‌طور خلاصه چستی خاستگاه الهیات پولسی پرسش اصلی این مقاله است. در این نوشته در پی پاسخ به این پرسش‌هاییم: خاستگاه این الهیات کجاست؟ آیا می‌توان رگه‌هایی پررنگ از فلسفه افلاطونی را در افکار پولس ردیابی کرد؟ الهیات پولسی چه ارتباطی با مفاهیم گنوسی دارد؟

در منابع فارسی موجود، اگرچه مقالاتی در قالب الهیات مسیحی یا الهیات پولسی به اختلاف اعتقاد پولس با اناجیل هم‌نوا اشاره کرده‌اند، اما در آنها به‌طور مجزا و مفصل خاستگاه این الهیات با فلسفه یونان و نیز اعتقادات گنوسی بررسی و مقایسه نشده است. البته در کتاب *ریشه‌های الهیات مسیحی در مکاتب گنوسی و افلاطونی میانه*، تألیف محبوبه هادی‌نا اشارات قابل توجهی به اثرپذیری الهیات مسیحیت از منابع فلسفی و عرفانی صورت گرفته است.

بالین‌حال، کتاب یادشده، اولاً اختصاص به پولس ندارد و شامل کل الهیات مسیحی است؛ ثانیاً فراتر از گزارش‌های مستند کمتر به مقایسه و نتیجه‌گیری پرداخته است.

۱. پولس و فلسفه افلاطونی

آشنایی پولس با افکار فلسفی را بیش از همه باید در دوران قبل از تغییر دینش واکاوی کرد. این بررسی نشان می‌دهد که پولس در مراحل مختلف، ابتدا با فرهنگ و ادبیات یونان و در ادامه با فلسفه یونان آشنا شده است. در شهر طرطوس که زادگاه پولس است، یونانی‌مآبی موج می‌زد (جینیبر، ۲۰۲۲م، ص ۸۸). این شهر مقر اصلی مدرسه‌ای معروف برای علوم بلاغی یونانی بوده و مدرسه تعلیم عالی برای نخبگان اجتماعی و فکری به‌شمار می‌رفته است. نوشته‌های پولس در سطح نسبتاً بالایی هستند و این نشان می‌دهد که وی دست‌کم مقداری علم خطابه، که در آن زمان اهمیت زیادی هم داشت، آموخته است (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۴۷۳). وی که در خانواده‌ای اشرافی متولد شده بود، به‌واسطه پدرش توانست تابعیت روم را به‌دست آورد و در عین یهودی بودن، شهروند روم نیز محسوب می‌شد (Schroeder, 2001, v. 11, p. 3).

پولس در جوانی مدتی را در اورشلیم ساکن بود و با کتاب مقدس و اعتقادات یهودی آشنا شد. آشنایی با دو فرهنگ یونانی و یهودی، در شکل دادن به عقاید پولس نقشی اساسی داشته است. او بسیاری از قطعات ترجمه سبعینیه را حفظ بود و بسیاری از عبارات او، بدون آنکه به متن عبری ارجاع داده شود، درحقیقت همان متن ترجمه یونانی کتاب مقدس است (Sanders, 2009, p. 74-90 & 80-81). تعداد نقل‌قول‌هایی که پولس در نامه‌هایش از ترجمه سبعینیه آورده، به‌مراتب بیشتر از شواهدی است که از سایر منابع برگرفته شده است (Swete, 2003, p. 381).

با توجه به تسلط پولس بر زبان یونانی، به نظر می‌رسد که وی از نوشته‌های یونانی بی‌اطلاع نبوده است؛ چنان‌که با فیلسوفان ایشان مباحثاتی داشت و از شعرای آنها نیز مانند اریتس (اعمال رسولان ۱۷: ۲۸)، مناندرس (اول قرنتیان ۱۵: ۳۳) و اپیمیندس (تیطوس ۱: ۱۳) اقتباساتی داشته است (هاکس، ۱۳۷۷، ص ۳۳۰). با توجه به اینکه از بهترین منابع برای کشف منابع تفکر، توجه به آموزش‌ها و مطالعات افراد است، برخی از پولس‌شناسان با تمرکز بر آموزش و پرورش یونانی در زمان پولس و ارائه شواهدی درباره آن، معتقدند که وی با ادبیات و دستور زبان یونانی آشنایی کامل داشته است و بسیاری از فرم‌های زبانی یونان در نامه‌های او دیده می‌شود (Sanders, 2009, p. 78). او حتی از ضرب‌المثل‌های یونانی هم در نامه‌هایش استفاده می‌کند (اول قرنتیان ۱۵: ۳۳).

باید توجه داشت که فریسی بودن پولس مانعی برای اخذ مفاهیم یونانی به‌حساب نمی‌آمد؛ چراکه مهم‌ترین وجه فریسی نامیدن پولس، اعتقاد به قیامت بود و به‌جز این اعتقاد، هیچ تفاوتی میان او و صدوقیان، که یونانی‌مآب بودند، وجود نداشت (Sanders, 2009, p. 77). گرچه شواهدی مبنی بر اینکه پولس یک فیلسوف تعلیم‌یافته است، وجود ندارد، اما او با برخی اصطلاحات تخصصی فلسفی آشنایی داشته و گاه آنها را چاشنی رساله‌های خود کرده است. به تعبیر اتین ژیلسون، وقتی پولس قدیس از مسیح تحت عنوان «قدرت» (energeia) یا «حکمت» (sophia) خدا (اول قرنتیان ۱: ۲۴) نام می‌برد، قطعاً از دو مفهوم فلسفی یونانی استفاده کرده است (ژیلسون، ۱۳۹۵، ص ۵). وی منابع پرشماری از

آثار فلسفی یهودیت یونانی مآب را می‌شناخت و بسیاری از آنها را در اختیار داشت (ولسفن، ۱۳۸۹، ص ۳۱). رگه‌های پررنگی از تفکر یونانی را می‌توان در سبک و محتوای رساله‌های پولس یافت که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

اول، نجات‌شناسی پولس مقدمه‌ای مهم برای مسیح‌شناسی اوست. در جهان یونانی مآب، افراد بیش از آنکه مجذوب ویژگی‌های الهی شوند، مجذوب قدرت خدا بودند. به دیگر سخن، شخص مؤمن بیشتر به میزان موفقیت خدا یا پیامبرش اهمیت می‌داد تا هویت یا شخصیت دقیق او. از این رو پولس ابتدا از نجات‌شناسی و ضرورت آن آغاز کرد و در ادامه، تصویر جدیدی از مسیح عرضه نمود (یانگ، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹)؛

دوم، برخی از مفاهیمی که پولس در تبیین نجات‌شناسی خود به کار برده، ذاتاً یونانی است که می‌توان مفهوم فرزندخواندگی یا پسرخواندگی (adoption) را نمونه شاخص آن دانست که در فرایند تقدس و اتحاد با مسیح ایجاد می‌شود. این تعبیر پنج بار در عهد جدید آمده که همگی مربوط به نامه‌های پولس است (رومیان ۸: ۱۵ و ۲۳، رومیان ۹: ۴، غلاطیان ۴: ۵، افسسیان ۱: ۵). سایر نویسندگان عهد جدید برکات و آثاری را که پولس درباره فرزندخواندگی ذکر می‌کند، به عنوان اثر عادل شمردگی برمی‌شمرند و از این مفهوم استفاده نمی‌کنند (تیسن، بی تا، ص ۲۷۲). اصطلاح دیگری که پولس از آن استفاده می‌کند، مفهوم رهایی (redemption) است. این اصطلاح بیشتر دربردارنده مفهوم اطمینان از آزادی شخص از طریق پرداخت مبلغی پول است که برگرفته از رسمی یونانی است و آن آزادی اسیران جنگی یا تأمین آزادی آن دسته از افرادی است که برای پرداخت بدهی خانواده تن به بردگی می‌دادند (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۵۸). همچنین کاربرد کلمه «دونامیس» (dynamis) به معنای قدرت و قوه در عبارات پولس (اول قرنتیان ۲: ۴) برخی را واداشته است که ارتباط احتمالی آن با معادل ارسطویی اش را واکاوی کنند (Kearney, 2009, p. 142-159)؛

سوم، به نظر می‌رسد که پولس نخستین فرد مسیحی باشد که به طور جدی مسیحیت را کاملاً بر اساس عام‌گرایی، که میراثی یونانی است، تبلیغ کرده و تمایزی میان یهود و غیریهود قائل نشده است. او با اینکه در زمره رسولان عیسی ﷺ نبوده و اصلاً آن حضرت را ندیده، مدعی است طی مکاشفه‌ای که در مسیر دمشق برای او رخ داده، عیسی مسیح ﷺ بر او متجلی شده و وی را به دین خودش دعوت کرده است (اعمال رسولان ۹: ۱-۶). پس از این حادثه و تا پایان مرگش در سال ۶۴ میلادی، پولس به مسافرت‌های تبلیغی بین مسیحیان پرداخت و در ترویج برداشت‌های خود از مسیحیت تلاش زیادی به کار گرفت. برخی ادعا کرده‌اند که همین فعالیت تبشیری پولس، یعنی به جانب کفار رفتن و دعوت آنها، مشخصه خاص فلسفه یونان در دوران یونانی مآبی است. مکاتب مختلف می‌کوشیدند که به واسطه سخنان امیدوارکننده طرف‌دارانی را پیدا کنند و در این سخنان تأکید می‌کردند که معرفت فلسفی یا اصل جزمی (Dogma) تنها راه رسیدن به خوشبختی است. حتی واژه «نوکیشی» (Conversion) ریشه در آرای افلاطون دارد؛ چراکه روی آوردن به فلسفه، در وهله اول به معنای تغییر نحوه زندگی است. در بشارت مسیحی نیز از جهل انسان‌ها سخن به میان می‌آید و کسب معرفت بالاتر نوید داده می‌شد. همچنین این بشارت مانند تمامی فلسفه‌ها به مربی و استادی اشاره دارد که حامل حقیقت است و آن را آشکار می‌کند (یگر، ۱۳۸۹، ص ۳۴).

با توجه به همین قرائن و شواهد است که برخی از الهی دانان مسیحی تصریح کرده اند که در آثار پولس مفاهیم و فضای یونانی مآبی موج می زند (فرگوسن، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵). آگوستین در کتاب *اعترافات* خود اذعان می کند که کلام پولس، در حقیقت منعکس کننده افکار افلاطونیان است. او می نویسد:

با اشتیاق بسیار به مطالعه الهامات مکتوب، به خصوص نوشته های پولس حواری، پرداختم. به نظرم رسید که این نوشته ها گاهی با هم در تعارض اند و با شواهد شریعت و پیامبران نیز ناسازگارند؛ اما اکنون آن معضلات برایم نابود شده اند. شروع به مطالعه کردم و در کلام پولس همان حقایق افلاطونیان را یافتیم که به مدح رحمت و عنایت تو مزین گشته بود (آگوستین، ۱۳۸۱، ص ۲۲۳).

ارتباط پولس با تفکرات فلسفی یونان را به صورت دقیق تر و جزئی تر باید در مواجهه او با فلسفه افلاطونی میانه رصد کرد. یکی از مهم ترین شاخصه های مکتب افلاطونی تأکید آن بر دوساحتی بودن وجود انسان و نهادینه شدن مفهوم نجات در آن است. در مکتب افلاطونی میانه، خدا رابطه مستقیم و بخصوصی با انسان ندارد. نه تنها نظام جهان برای انسان ایجاد نشده است و انسان غایت آن را تشکیل نمی دهد، بلکه او می بایست روح خود را از این جهان که برای او مانند زندان است، نجات دهد و با گذشتن از واسطه های بسیار، به عالم لاهوت برسد. به نحوی باید گفت که نیاز به نجات، جزء ذاتی مکتب افلاطونی میانه است که پولس هم همین ترتیب را در آن رعایت کرد و انسان شناسی خود را مرتبط و بلکه مقدمه خداشناسی قرار داد. او با طرح مفهوم گناه ذاتی و عمومیت دادن به آن، عملاً نیاز به منجی و مسیحایی از جنس خدا را تئوریزه کرد.

مهم ترین دانشمند مکتب افلاطونی میانه در این دوران، فیلون اسکندرانی است؛ از این رو نوع ارتباط و تأثیر گذاری فیلون بر عهد جدید و به خصوص پولس مورد توجه دانشمندان زیادی در قرن اخیر بوده است (گندمی نصرآبادی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹-۱۴۶). یکی از شخصیت هایی که واسطه میان فیلون و عهد جدید به شمار می رود، شخصیتی است به نام «آپلوس» (Apollon) که یهودی و اهل اسکندریه بوده است و برخی منابع شاگردی او از مکتب فیلون را تأیید کرده اند. او شاگرد یحییای تعمید دهنده و متبحر در نوشته های مقدس بود که بعدها تبدیل به واعظ مسیحی شهیری شد که بارها نام او در عهد جدید آمده است (اعمال رسولان ۱۸: ۲۴، ۱۹: ۱؛ اول قرنتیان ۱: ۱۲، ۳: ۴-۶ و ۲۲: ۴؛ ۶: ۱۶؛ تیطس ۳: ۱۳). برخی از مفسران، رساله عبرانیان را به او نسبت می دهند (لئون دوفور، بی تا، ص ۷۵). با این حال مسئله ای که بیش از همه ذهن الهی دانان را به خود مشغول کرده، ارتباط نظام الهیاتی پولس و عقاید فیلون است (Runia, 1993, p. 64-86). برخی مانند برونو بارو به صراحت معتقدند که خاستگاه مسیحیت، نه یهودیه، بلکه حوزه اسکندریه است و به همین علت بود که زمینه طرح آن به منزله دین عام و جهان شمول فراهم آمد. به دیگر سخن، مسیحیت را باید در افکار فیلون ردیابی کرد که خود برگرفته از افلاطونیان و رواقیان است؛ لذا اوفیولون را پدر مسیحیت و سنکاری رواقی را عموی آن معرفی می کند (Engels, 2015, p. 72). چدویک (Chadwick) در مقاله ای با عنوان «پولس و فیلون اسکندرانی» فهرست بلندی از وجوه تشابه این دو متفکر را ارائه کرده است. از دیدگاه او،

شناخت خدا از طریق خلقت، نشانه کفر بودن عبادت مخلوق به جای خالق، تأثیر بت پرستی بر ضعف اخلاقی، و تأکید بر باطنی و درونی بودن دین حقیقی از مواردی است که فیلون و پولس در آن همداستانند. همچنین هر دو درباره لطف و فیض سخن گفته‌اند (اول قرن‌تین، باب ۱۳). به علاوه پولس در رساله کولسیان بسیار از الفاظ و واژگان فیلون بهره برده است (Chadwick, 1967, p. 286-307). سَندمل (Sandmel)، دانشمند آمریکایی، ارتباط پولس و فیلون را در چهار محور ذیل خلاصه کرده است:

الف) تعالی خدا: هر دو درصدد حل مسئله ارتباط خدا با مخلوقات بوده‌اند. پولس از واژه «مسیح» و فیلون از «لوگوس» استفاده کرده است. هر دو به دنبال ارائه سازوکاری هستند که با آن خدای متعالی را به خدای درون ذات و حاضر در جهان فیزیکی تبدیل کنند. لوگوس فیلون هیچ ارتباطی با زمان و مکان ندارد؛ اما در پولس یک رویداد سرنوشت‌سازی وجود دارد و آن هنگامی است که عیسی به مسیح تبدیل شد؛ همو که زندگی می‌کرد و بعد مصلوب شد و در آخرالزمان دوباره بر خواهد گشت؛

ب) شریعت: هر دو به نوعی با مسائل مشابه در شریعت موسی دست‌به‌گریبان‌اند؛ اما فیلون معتقد است که انسان می‌تواند و باید شریعت را مراعات کند؛ درحالی‌که پولس بر ناتوانی انسان تأکید دارد؛

ج) رستگاری: فیلون و پولس هر دو از زبان عرفانی استفاده کرده‌اند و رهایی را رهایی از تن و قید و بندهای این جهان می‌دانند؛ اما در تفکر فیلون هیچ اثری از رهایی فقط به وسیله ایمان، که در تفکر پولس نقش اساسی ایفا می‌کند، وجود ندارد؛

د) انسان‌شناسی: هر دو بر دوساحتی بودن انسان و تمایلات دوگانه آدمی تأکید کرده‌اند: انسان از جسم، که حسب فرض شر است، و از بخش غیرمادی، یعنی روح، تشکیل شده است. انسان در تلاش است که از ماده فراتر رود و به تعبیر فیلون، در «جهان معقول» و به تعبیر پولس، در «روح» زندگی کند (غلاطیان ۱۶: ۲۵۵). پولس نیز میان انسان زمینی و آسمانی فرق گذاشت. پولس همچون فیلون می‌پذیرد که انسان می‌تواند زندگی‌اش را در سطوح و مراتب معنوی و روحانی متنوعی بگذراند (Sandmel, 1979, p. 150).

در الهیات فیلون مفهوم لوگوس و همچنین جایگاهی که در هستی دارد، بسیار مهم است. فیلون معتقد بود که خدا متعالی و خارج از زمان و مکان است. این خدای متعالی برای ارتباط با جهان، واسطه‌ای دارد که نامش «لوگوس» است و ازلی است و نقش خالقیت را بر عهده دارد. توحید یهودی هیچ‌گاه اجازه نداد که او لوگوس را هم‌عرض خدا معرفی کند. گرچه پولس صریحاً کلمه «لوگوس» را به کار نبرده است، اما می‌توان معنا و بن‌مایه آن را در عباراتش یافت که البته بعداً با صراحت بیشتری در انجیل چهارم و توسط یوحنا بدان اشاره شد. پولس مسیح را کسی معرفی می‌کند که چهار یکشنبه قبل از میلاد در آسمان با خدا زندگی می‌کرد (غلاطیان ۴: ۴). او موجود زمینی (اول قرن‌تین، ۷: ۱۵؛ ۴۹: ۴۵) و حتی شریک خدا در خلقت پنداشته شده است (اول قرن‌تین ۸: ۶). او را به سبب تمایزش از خدا، «پسر خدا» نامیده‌اند (رومیان ۸: ۳۲). بر اساس این عبارات، «لوگوس» وجودی است ازلی که در جهان دخالت دارد و حتی شریک خدا پنداشته می‌شود؛ ولی سعی می‌شود که نوعی تمایز با خدای اصلی هم داشته باشد.

اینکه پولس با آثار فیلون آشنا بوده یا نه، مورد بحث است؛ اما برخی از الهی دانان مسیحی این ارتباط را تأیید می کنند. پولس همانند فیلون به تفسیر تمثیلی از واقعه خروج روی می آورد و آن را در نامه به قرنتیان منعکس می کند: زیرا ای برادران! نمی خواهم شما بی خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند × و همه به موسی تعمید یافتند در ابر و در دریا × و همه همان خوراک روحانی را خوردند × و همه همان شراب روحانی را نوشیدند؛ زیرا که می آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره، مسیح بود (اول قرنتیان ۱۰: ۵-۱).

او به دو آدم اشاره می کند (اول قرنتیان ۱۵: ۴۷-۴۹) و عیسی را همان صورت خدا و نخست زاده او می داند (کولسیان ۱: ۱۵). این تعبیر، احتمال اثرپذیری او از فیلون و دسترسی به آثار او را شدت می بخشد (لئون دوفور، بی تا، ص ۲۹۸). همچنین در رساله به عبرانیان به صراحت و حتی کامل تر از آنچه در رساله های پیش گفته شد، درباره الوهیت ازلی مسیح سخن گفته شده است. در اینکه نویسنده این رساله کیست، اطلاع دقیقی نداریم؛ اما برخی آن را به پولس نسبت داده اند. دیدگاه فیلونی حاکم بر رساله از این حکایت دارد که نویسنده باید یک یهودی اهل اسکندریه و احتمالاً شاگرد فیلون بوده باشد. تعبیر پسر خدا، نخست زاده، فوق فرشتگان، صورت خدا، عامل در خلقت، میانجی، کاهن اعظم، پوشاندن لباس خدایی به آن و حتی خدا دانستن (عبرانیان ۱: ۳)، در این رساله ذکر شده است. فیلون سه واژه خدا، پسر خدا و نخست زاده خدا را برای اولین بار درباره لوگوس به کار برد (گندمی نصرآبادی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۰-۱۱۴). در عهد جدید، این واژگان بر «کلمه» و «عیسی مسیح» اطلاق شدند که نقش پولس در این امر انکارناپذیر است.

بر اساس آنچه گذشت، پولس بدون اینکه کلمه لوگوس را به کار ببرد، صفات و ویژگی هایی را که فیلون برای لوگوس مطرح کرده بود، دقیقاً بر عیسی منطبق کرد و از این رو بسیار مدیون این نظریه است (Dodd, 1971, p. 45). البته پولس به این بسنده نکرده و الوهیت لوگوس را به نحو برجسته ای مطرح کرده است. اگرچه رابطه خدا با لوگوس، چه در اندیشه فیلون و چه در مسیحیت، با واژه «پدر» نشان داده شده است، باید توجه داشت که نزد فیلون، خدا به واسطه اینکه علت فاعلی لوگوس است، «پدر» نامیده می شود؛ در حالی که در مسیحیت پولسی خدا علت مادی لوگوس یا همان مسیح است و این نخستین گام اعتقاد به تجسد در مسیحیت است (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۱۷۷). مسیحیان همچنان بر این باورند که خدا نسبت به جهان علت فاعلی است و نسبت به لوگوس علت مادی؛ یعنی آن را از خودش به وجود آورده است.

بنا بر آنچه گذشت، در رساله های پولس نخستین گام مهم در راستای تعدد الوهیت در مسیحیت برداشته شد و عیسی ﷺ از مقام بشری تهی شد و به مقام خدایی رسید. باید توجه داشت که اثرپذیری پولس تنها در باب لوگوس و خدای دوم نبود؛ بلکه در اعتقاد به خدای متعالی یا همان خدای مورد نظر عهد عتیق نیز تغییراتی ایجاد شد و آن آوردن استدلال برای اثبات خداست. در عهد عتیق و اناجیل، وجود خدا بدیهی است و اگر استدلالی هم ذکر می شود، بیش از همه برای اثبات توحید است. این در حالی است که سنت یونانی وجود خدا را بدیهی نمی داند و سعی دارد آن را با استدلال عقلی به اثبات رساند. این جریان، اگرچه در دوره قرون وسطی به اوج می رسد، در رساله های پولس اجمالاً قابل مشاهده است. او در رساله عبرانیان می نویسد: «زیرا کسی که نزد خداوند می آید، باید معتقد باشد که او

وجود دارد و اینکه وی کسانی را که با جدیت در جست‌وجوی او برمی‌آیند، پاداش می‌دهد». برخی معتقدند که همین دو کلمه کوچک (وجود دارد)، همواره - بیش از هر مطلب دیگری در عهد جدید - یونانی جلوه می‌کند. دکتر موفات (Moffatt) ابراز می‌کند که این واژه‌ها، به‌خصوص برای خوانندگانی که بیرون از دین یهود متولد شده‌اند، جاذبه دارد (Baillie, 1939, p. 125). همچنین پولس در رساله رومیان، باب ۱ آیه ۲۰، می‌گوید: «از همان ابتدای خلقت جهان، اوصاف نادیده خداوندی، یعنی قوت سرمدی و الوهیتش، آشکارا در آنچه وی آفریده است، دیده می‌شود». قرن‌ها بعد، آکویناس این مطلب را به برهان نظم و تدبیر عالم تعبیر کرد (Baillie, 1939, p. 110).

۲. پولس و معرفت گنوسی

برخی از اندیشمندان متأخر، مانند بولتمان، کوشیده‌اند نشان دهند که چگونه پولس صلیب مسیح را با بهره‌گیری از مضامین عاریتی همچون فدی، قربانی کفاره‌ای و دیگر مفاهیم گنوسی توضیح می‌دهد (فرگوسن، ۱۳۸۲، ص ۱۵۴). در رساله‌های پولس مواجهه وی و مکاتب گنوسی بیش از همه به‌چشم می‌آید؛ به‌گونه‌ای که می‌توان او را مهم‌ترین چهره در توسعه گنوسیگری در مسیحیت نام برد. گوردن ریلندز، از نقادان کتاب مقدس، یک اثر جداگانه را به بررسی نقادانه رساله‌های مهم پولس اختصاص داد و دریافت که رساله‌های یادشده دارای هسته‌هایی گنوسی از قرن اول میلادی‌اند (Rylands, 1940, p. 25). درحقیقت، پولس یک رسالت گنوسی داشته است که عیسای او یک موجود کاملاً متفاوت است؛ یک منجی الهی که مؤمنان از طریق تمعید با وی متحد می‌شوند. از این‌رو وی هیچ اشاره‌ای به تعالیم عیسی علیه السلام نمی‌کند و هرگز عنوان ناصری را به کار نمی‌برد.

حضور نمادهای گنوسی، در برخی نامه‌های پولس دیده می‌شود؛ مثلاً پولس عیسی مسیح را انسانی کیهانی تلقی می‌کند که سر او کلیساست و او نجات‌دهنده بدن است (افسیان ۵: ۲۲-۲۴). قابل توجه‌ترین اشاراتی که شعار اصلی گنوسی‌هاست، یعنی تعبیر «پُری خدا» یا «ملاً الهی»، در نامه به افسسیان به کار رفته است: «و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پُر شوید تا تمامی پُری خدا» (افسیان ۳: ۱۹). بر این اساس، فاصله میان خدای متعال و جهان ماده با واسطه‌ای به نام لوگوس یا خالق جهان پر می‌شود. همچنین در کولسیان می‌گوید: «در مسیح تمام گنجینه‌های حکمت و معرفت نهفته است» (کولسیان ۲: ۳). پولس ثابت می‌کند تمام چیزهایی که گنوسی‌ان در نظریه پُری به دنبال آن هستند، به‌واقع در مسیح ارائه شده است. هدف اصلی وی در این رساله‌ها این بود که از بزرگی بی‌نظیر و قدرت مطلق شخص مسیح دفاع کند. مسیح یکی از ائون‌ها (Eons) است که پُری را می‌سازد و فقط یک کارگزارِ دون‌مرتبه نیست که برای استاد و ارباب بالاتر افتخار و عظمت بیافریند. او غایت و نیز منشأ تمام اشیای مخلوق است (کولسیان ۱: ۱۵-۲۰).

گرچه پولس در سراسر این رساله کلمه لوگوس را به کار نبرده، اما روشن است که کلام وی در رتبه و کارکرد معادل لوگوس یوحناست. درحالی که پولس خدا را واحد متعال می‌داند و او را پدر ازلی می‌خواند، عیسی را واسطه او

در خلق جهان می‌داند و او را خداوندگار یا خداوند می‌نامد: «لکن ما را یک خداست؛ یعنی پدر، که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم؛ و یک خداوند، یعنی عیسی مسیح، که همه چیز از اوست و ما از او هستیم» (اول قرتیان ۸: ۶). او در سخن دیگری در توصیف شخصیت مسیح خطاب به کولسیان می‌نویسد:

و او صورت خدای نادیده است؛ نخست‌زادهٔ تمام آفریدگان × زیرا که در او همه چیز آفریده شد؛ آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تخت‌ها و سلطنت‌ها و ریاسات و قوأت؛ همه به وسیلهٔ او و برای او آفریده شد × و او قبل از همه است و همه چیز در او قیام دارد (کولسیان ۱: ۱۵-۱۸).

این عبارات صراحتاً نشان از آن دارد که پولس عیسی مسیح را اولین صادر از خدا می‌داند. کسی که خلقت از او و به وسیلهٔ او آغاز می‌شود. پولس تصریح می‌کند که این صادر نخستین دارای صفت قیومیت است؛ یعنی قیام دیگر موجودات، وابسته به اوست. این نگاه پولس به عیسی، با حکمت، لوگوس، خدای صانع یا دمیورژی که در مکاتب گنوسی از آن سخن به میان می‌آید، قابل مقایسه و تطبیق است. کسانی مانند گوردن ریلندز معتقدند که نخستین مسیحیان، گنوسی‌ها بودند که مسیح را نه یک انسان معاصر خود، بلکه روحی می‌دانستند که خدا برای نجات انسان‌ها از بندگی خدایان دروغین و آشنا کردن با معرفت خودش او را فرستاد. این روح همان حکمت بود که در کتاب امثال سلیمان، عامل خدا برای خلقت جهان و هدایت مردم معرفی شده و همان لوگوس (به معنای کلمه یا عقل) بود که فیلون اسکندرانی آن را از فلسفهٔ یونانی گرفته و به عنوان معلم و تسلی‌بخش انسان مجسم کرده است (رابرتسون، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲).

ثنویت دیگری نیز در رسائل پولس به چشم می‌خورد که به ثنویت الوهی در مکاتب گنوسی نزدیک است؛ به گونه‌ای که او خدای پدر را خدای آسمان‌ها و شیطان را حاکم جهان می‌داند که در بی‌ایمانان نفوذ کرده است: «که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبدا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد» (دوم قرتیان ۴: ۴). دوگانگی جسم / روح و همچنین نور / ظلمت، در آثار پولس کاملاً به چشم می‌خورد. او روح و نور را از خدا و جسم و ظلمت را از شیطان می‌داند. البته پولس دامنهٔ این ثنویت را به الوهیت نمی‌رساند (و از این حیث، متأثر از گنوسی‌ان نیست)؛ اما با این حال چنان از شیطان و تاریکی و جسم سخن می‌گوید که گویی به عنوان یک اصل فعال مستقل که با روح، خدا و نور در تضاد است، عمل می‌کند: «لیکن شما ای برادران! در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید * زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید؛ از شب و ظلمت نیستیم» (اول تسالونیکیان ۵: ۵ و ۴). او بیش از همه، در رسالهٔ رومیان تقابل جسم و روح را یادآور می‌شود:

بنابر این، ای برادران من، شما نیز به واسطهٔ جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری ببیونید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا به جهت خدا ثمر آوریم × زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوس‌های گناهانی که از شریعت بود در اعضای ما عمل می‌کرد تا به جهت موت ثمر آوریم × اما اکنون چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مردیم، از شریعت آزاد شدیم، به حدی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کهنگی حرف (رومیان ۷: ۴-۶)

او تصریح می‌کند که به روح رفتار کنید و شهوات جسم را به‌جا نیاورید؛ چراکه خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با هم منازعه می‌کنند؛ به‌طوری‌که آنچه می‌خواهید، نمی‌کنید؛ اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید (غلاطیان ۵: ۱۸-۱۶).

برخی از محققان عهد جدید معتقدند که از اعتقاد پولس به دخالت نیروهای شر در عالم هستی می‌توان الگوی الهیاتی‌ای را استخراج کرد که از آن با عنوان «الگوی شراکتی» یاد شده است (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۵۶۹). طبق این الگو، پولس هرگاه از مفهوم گناه یاد می‌کند، لزوماً به معنای تخلف از شریعت نیست؛ بلکه گاهی مراد او اشاره به قدرت یافتن نیروهای شر کیهانی است که می‌توانند انسان‌ها را برده و غلام خود سازند و مرگ مسیح آن نیروهای شرور را درهم می‌شکند. ایمان‌داران مسیحی برای شریک شدن با مسیح و نجات از دست این نیروها باید عمل تعمید را انجام دهند. پولس معتقد بود که شخص ایمان‌دار از طریق تعمید، در مسیح می‌میرد و در عمل نجات او شریک می‌شود (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۵۷۱).

مورد دیگری که پولس متأثر از گنوسیان است، نفی شریعت و عدم تأثیر آن در نجات انسان است. گنوسی‌ها معتقد بودند که قوانین اخلاقی ساخته و پرداختهٔ صانع جهان است و اگر کسی پی به اسرار الهی ببرد، از یوغ قوانین شریعت آزاد بوده و همه چیز برای او مباح است (Jones, 1963, p. 46). از نامه‌های پولس می‌توان چنین استنباط کرد که شریعت، قوانین زندگی در دنیاست و به‌سبب گناه آدم و حوا گریبان‌گیر انسان شده است تا او کمتر دست به گناه بزند؛ اما چون نجات امری آسمانی است، با آمدن مسیح دیگر شریعت کاربردی ندارد و عمل به آن زمینه‌ساز نجات نمی‌شود. نمونه‌هایی از شریعت‌گریزی پولس را می‌توان در عباراتی چون تجویز شراب‌خواری (اول تیمائوس ۵: ۲۳)، هیچ چیز نجس و ناپاک نیست (اول قرنتیان ۷: ۱۰)، احکام الهی را گردن ننهید (کولسیان ۲: ۱۶-۱۷) و نگهداری ایام و آداب عبث است (غلاطیان ۴: ۱۱-۹)، یافت.

دیدگاه پولس دربارهٔ شریعت، با نظریهٔ وی در مورد الوهیت مسیح کاملاً مرتبط است. او مدعی است که پیش از آمدن حضرت عیسیؑ، نجات از طریق ایمان و عمل به شریعت حاصل می‌شد؛ اما با ظهور حضرت عیسیؑ عمل به شریعت باطل شده و جای خود را به ایمان به حضرت عیسیؑ داده است. باید توجه داشت که پولس با لفظ شریعت مشکلی ندارد؛ بلکه او معتقد است به‌جای شریعت بیرونی و عمل‌گرا باید به دنبال شریعتی درونی و قلبی بود. برخی از نویسندگان، شریعت مورد نظر پولس را «وجدان» نام نهاده‌اند. منظور از وجدان، مشیت الهی است که از راه عقل بیان شده است (Carpenter, 1980, p115).

تأکید بسیار زیاد فرقه‌های گنوسی، به‌ویژه مرقیون، بر رساله‌های پولس، می‌تواند شاهی بر هم‌ذات‌پنداری آنها و پولس در آموزه‌های مشترک باشد که نظریهٔ اثرپذیری پولس از گنوسیان را تقویت می‌کند. مرقیون یکی از مهم‌ترین متکلمان گنوسی قرون اولیهٔ مسیحیت است. مرقیون در انجیلی که نگاشت، منتخبی از انجیل لوقا و ده رسالهٔ پولس

گردآوری کرد. اصولاً کتاب آنها به دو بخش انجیل و پولس تقسیم شده بود. در واکنش به این عمل بود که کلیسا در سال ۱۸۰ میلادی متون شرعی و قانونی مسیحی را جمع‌آوری و کتاب مقدس مسیحی را که دربرگیرنده اکثر متون عهد جدید و کتاب عهد عتیق بود، تدوین کرد و مرجعیت رسولان دوازده‌گانه را بیش‌ازپیش مطرح ساخت. استناد بی‌پروای مرقیون به پولس باعث نگرانی کلیسائیان شد (Harnack, 2015, p. 27). باین‌حال، قرائت عمومی رساله‌های پولس بسیار رواج یافته و وجههٔ رسول عادل، نیک و ظرف برگزیده بودن او (اعمال رسولان ۹: ۱۵) کاملاً تثبیت شده بود و هیچ چیز آن را متزلزل نمی‌کرد (Harnack, 2010, p. 164-174).

احترام به پولس در محافل گنوسی حد و مرز نداشت. طبق گفتهٔ اوريجن، مرقیونی‌ها معتقد بودند که پولس در آسمان، در دست راست مسیح نشسته است؛ همان‌گونه که مسیح در دست راست پدر می‌نشیند. از این گذشته، طبق نظر اسنیک (Esnik)، خود مرقیون تعلیم می‌داد که مسیح دو بار از آسمان نزول کرده است: بار اول برای آنکه رنج بکشد و بمیرد؛ بار دوم برای آنکه پولس را دعوت کند و معنای مرگش را ابتدا برای وی منکشف سازد. به دیگر سخن، پولس اولین کسی بود که راز بازخريد و فديه را آشکار کرد، نه عیسی (Harnack, 2010, p. 164-174). هارناک معتقد است این کلیساها بودند که در احترام به پولس از مرقیون اثر پذیرفتند، نه بالعکس. او تصریح می‌کند:

از مدت‌ها پیش می‌دانستیم که قرائت‌های مرقیونی به متن کلیسایی رساله‌های پولس راه یافته است؛ اما هفت سال است که پی برده‌ایم کلیساها در واقع مقدمه‌های مرقیونی بر رساله‌های پولس را پذیرفته‌اند. دبروین (De Bruyn) یکی از بهترین کشفیات اخیر را در این زمینه انجام داده است. بر اساس یافته‌های وی، مقدمه‌هایی که ابتدا در نسخهٔ فولدنسیس و سپس در بسیاری از نسخه‌های بعدی با آنها مواجه می‌شویم، متعلق به مرقیون بوده است و کلیساها متوجه آن نشده‌اند. این امر تأثیر مجموعه رساله‌های مرقیونی را بر شکل‌گیری مجموعهٔ کلیسایی نشان می‌دهد (Harnack, 2015, p. 27). نفوذ محسوس افکار گنوسی در نامه‌های پولس دلیل خوبی بود بر اینکه برخی از کلیساهای کوچک، اگرچه رساله‌های پولس را مقدس می‌دانستند، آن را جزء کتاب مقدس برنشمروند. تمایز بین کتاب مقدس و پولس را حتی در اثر جنجالی کایوس رومی (حدود ۲۰۰م) می‌توان مشاهده کرد (Harnack, 2015, p. 28). همین اثرپذیری‌ها بود که مدت‌ها طول کشید تا این رساله‌ها در کنار متون رسمی قرار گیرند. هارناک از این بالاتر می‌رود و معتقد است که حتی داخل کردن کتاب اعمال رسولان به‌عنوان جزئی از متن رسمی کلیسا، آن‌هم قبل از متن نامه‌های پولس، به‌منظور معرفی او (کسی که اصلاً عیسی را ندیده بود) به‌عنوان رسول بوده است. این امر از آنجا اهمیت می‌یابد که یکی از مهم‌ترین معیارها برای رسمی شدن مکاتبات از سوی بزرگان مسیحی، صدور آن از ناحیهٔ رسولان مسیح بود. این کتاب به پولس در حد یک رسول کامل مشروعیت می‌بخشد؛ هم به شخص خودش و هم به محتوای تعلیمش. این در حالی است که شاهی وجود ندارد مبنی بر اینکه پیش از ایرنائوس این کتاب در قرائت عمومی به کار رفته باشد. جای دادن این کتاب، انتخابی آگاهانه و دستی نیرومند است که با اقتدار عمل کرده! (Harnack, 2015, p. 35)

۳. نقد و بررسی

بر اساس آنچه گذشت، پولس به عنوان یک یهودی یونانی مآب فلسفه و فرهنگ یونانی را به عنوان تفکر غالب تحصیل کرد و در چهارچوب عقلانیتش به اندیشیدن پرداخت. او در عصری می زیست که تدریس فلسفه در نظام تعلیم و تربیت گنجانیده شده بود. باین حال در رساله های او دو نظر مختلف درباره فلسفه و فکر یونانی می بینیم و نگرش او در این زمینه قاطع نیست. او گاهی نگاه خوشبینانه به فلسفه دارد و کلیات آن را تأیید می کند؛ مثلاً هنگامی که برای تبلیغ تفسیر خود از مسیحیت به آتن رفت و برای متفکران آنجا درباره خدای ناشناخته موعظه کرد، از مفاهیم فلسفی (عمدتاً رواقی) بهره برد و همانند فیلسوفان یونانی سخن گفت. این سخنرانی چندان موفقیت آمیز نبود و به جز دو تن، بقیه او را مسخره کردند (اعمال رسولان ۱۷: ۱۶-۳۴).

باین حال، برخی مواقع نیز در برابر فکر و فلسفه یونان جبهه می گرفت و آن را حکمت ظلمت و کفر می نامید. شدیدترین موضع گیری ها در برابر فلسفه را در نامه به قرنتیان شاهدیم. او در این نامه تصریح می کند که جهالت موعظه تنها راه نجات است؛ زیرا که چون برحسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به شناخت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که به وسیله جهالت موعظه ایمان داران را نجات بخشد (اول قرنتیان ۱: ۲۱). در این آیه، جهالت موعظه در برابر حکمت این جهانی قرار گرفته است. در این آیه منظور از موعظه، همان موعظه صلیب است؛ یعنی همان اعتقاد پولس به اینکه قیام مسیح قدرت بخشودگی گناهان و زندگی جاودانه را دارد (اول قرنتیان ۲: ۱؛ ۴: ۵-۱۳).

اما چرا جهالت؟ او خود می دانست که چنین آموزه ای، نه مطلوب شریعت یهود است و نه حکمت یونانیان آن را داراست؛ چراکه در یهود، اگرچه صحبت از منجی شده، اما این منجی یک انسان است، نه خدا. همچنین در حکمت یونان، اگرچه صحبت از وسایط خلاق و ازلی می شد، اما آنها در عرض خدا نبودند؛ بلکه در طول او قرار داشتند. لذا فیلسوفان یونان که به خاستگاه سرمدی معتقد بودند، الوهیت مسیح را بی معنا و هولناک می دانستند (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۴۰-۵۰). در حقیقت، پولس برای به کرسی نشاندن حرف خود باید حکمت این جهانی را ابطال می کرد. او برای این کار به عهد قدیم و پیشگویی اشیا استناد کرد: «حکمت حکما را باطل می سازم و فهم فهیمان را نابود می سازم» (اشعیا ۲۹: ۱۴). به دیگر سخن، او به دو نوع حکمت قائل بود: یک حکمت ازلی که از سوی خداوند بر آدمیان منکشف شده و صحیح است؛ و یک حکمت انسانی که انسان ها با سعی و کوشش خود و به مدد الهی کسب می کنند. حکمت انسانی از دیدگاه او همان فلسفه یونانی است که در تضاد با حکمت الهی است.

باین حال او در مقام رد کامل فلسفه نیست و مانند بسیاری از نویسندگان یونانی مآب تصدیق می کند که فلسفه یونانی حاوی نکات و مطالبی درباره اعتقاد به خدای واحد است. از همین رو بعدها برخی آباء کلیسا تصریح کردند که هشدار او به کولسیان مبنی بر اینکه فلسفه و مکر باطل دل های شما را نرباید (کولسیان ۲: ۸)، در مقام رد کامل فلسفه نیست؛ بلکه به معنای مردود شمردن فلسفه ای است که بر مکر باطل استوار است (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۳۱). او معتقد

بود که یونانیان دست کم از عقل طبیعی برخوردارند و همین عقل درباره آنها داوری می کند و آنان را برای دریافت مسیحیت آماده می سازد (رومیان ۲: ۱۴-۱۵).

با این مقدمه باید گفت که برای پولس فلسفه یونان در موضوعات مختلف، از جمله در مورد خالق و غایت جهان، موضوعیت ندارد؛ اما گاه برای مقصود خویش از آن استفاده کرده است و فلسفه را صرفاً به نحو آلی می پذیرد. مهم ترین هدف برای پولس، اثبات عیسی به عنوان مسیحا و راه نجات بود. برای اینکه این مسیحا از دیگر مسیح‌های ادعایی بالاتر باشد، گاه چاره‌ای جز استفاده از مفاهیم فلسفه یونان، که در آثار فیلون و نیز مکاتب گنوسی یافت می شد، نبود. با تکیه بر این مفاهیم عقلانی، مسیح‌های مورد نظر پولس با بقیه فرق داشت و به مقام خدایی رسید.

او از فحواى یکی از مهم ترین مفاهیم مکتب افلاطونی میانه، یعنی لوگوس، بهره برد و آن را متجسد کرد و بر عیسی تطبیق داد. از این رو می توان اثرپذیری پولس از فلسفه یونان در بحث خداشناسی را به نحو آلی پذیرفت. درباره اینکه خداشناسی پولس بیشتر متأثر از گنوسیان است یا افلاطونیان میانه، باید میان محتوا و ادبیات پولس تفاوت قائل شد. اگرچه پولس با ادبیات یونانی و فلسفی آشنایی داشت، اما کمتر از آن بهره برد و سعی کرد که سخن فلسفی خود را در قالبی عرفانی و شهودی عرضه کند تا حوادثی نظیر آتن برایش پیش نیاید. از این رو او خداشناسی اش را که متأثر از افلاطونیان بود، در ظرفی گنوسی عرضه کرد. مخاطبان غیریهودی پولس قاعداً با مفهوم مسیح آشنایی چندانی نداشتند؛ اما به واسطه ارتباطی که با ادیان رمزی داشتند، با مفهوم نجات بسیار آشنا بودند و پولس نیز همین مسیر را در پیش گرفت (Dodd, 1971, p. 75). اصولاً بسیاری از نودینان، نه به دنبال یک نظام عقلانی جدید دینی، بلکه به دنبال بسط یک تجربه دینی بودند؛ چه اینکه خود پولس هم نجات خود را در یک مکاشفه یافت، نه تعلیم نظری. پولس مسیحیت را نه یک فلسفه، بلکه یک دین می دانست. او خود تصریح می کند که دین جدید را اکثراً افرادی پذیرفتند که حکیم، بانفوذ و نجیب زاده نبودند (اول قرن‌تین ۱: ۲۶-۲۷). از این رو، اگرچه در معنای کلام پولس تثویت امر ازیلی (که مشترک میان گنوسیان و افلاطونیان میانه بود) مشاهده می شود، اما ادبیات آن غالباً گنوسی است. به دیگر سخن، با خوانش دقیق رساله‌های پولس می توان اذعان کرد که اگرچه پولس آشنا به فلسفه بوده و گاه از آن هم استفاده کرده است، ولی اصلاً تمایلی ندارد که در بشارت خود به مسیحا بودن عیسی، براهین فلسفی را پشتوانه قرار دهد. او در پی سخنان اقناعگر حکمت نبود؛ بلکه در پی ایمان بود. از این رو تأثیر مستقیم فلسفه افلاطونی بر ادبیات پولس، در کمترین حد و تنها در مواجهه با نخبگان و اشراف است و میزان این تأثیرگذاری بیشتر باید از طریق غیرمستقیم، یعنی تأثیرات گنوسی، دنبال شود.

نتیجه گیری

آموزه‌های مسیحی بیش از آنکه برگرفته از سخنان عیسی مسیح ﷺ باشد، متأثر از رسول خودخوانده، پولس طروسی، است. الهیات پولس با محوریت نجات، بر الوهیت عیسی متمرکز شده است. با توجه به اینکه حضرت عیسی ﷺ در سخنانش همواره خود را بشر معرفی می کرد و در اناجیل همدید نیز بر عیسای تاریخی تأکید می شود، منشأ اصلی عبارات پولس را باید در جای دیگری جست.

از لحاظ تاریخی، پولس حداقل با دو بستر اندیشه مرتبط بوده است: از یک سو فلسفه افلاطونی در اسکندریه با محوریت فیلون؛ و از سوی دیگر مکاتب رمزی و سرّی گنوسی. شواهد متعددی از اثرپذیری پولس از فیلون اسکندرانی در بحث لوگوس وجود دارد. به علاوه او از روش فلاسفه استفاده کرده و برای اثبات برخی مفاهیم، از استدلال منطقی بهره برده است. از سوی دیگر، نوعی ثنویت گنوسی در آثار پولس به چشم می خورد. همچنین به نظر می رسد که او در بحث شریعت گریزی متأثر از گنوسیان است.

اگرچه پولس، هم از فلسفه یونان و هم از مباحث رمزی گنوستیک بهره برده است، اما میزان اثرپذیری او از آنها یکسان نیست. پولس با اینکه با ادبیات یونانی و فلسفی آشنایی داشت، از آنها کمتر بهره برد و سعی کرد مفاهیم فلسفی خود را در قالبی عرفانی و شهودی عرضه کند. لذا تأثیر مستقیم فلسفه افلاطونی در ادبیات پولس در کمترین حد و تنها در مواجهه با نخبگان و اشراف است. در مقابل، او بیشتر، از ادبیات گنوسی بهره برده و سعی کرده است مسیح شناسی خود را بر آن بنا کند.

منابع

- آگوستین (۱۳۸۱). *اعترافات*. ترجمه سایه میثمی. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- ارمان، بارت دی (۱۴۰۲). *عهد جدید مقدمه‌ای تاریخی بر نوشته‌های مسیحی قدیم*. ترجمه حسین توفیقی. قم: ادیان و مذاهب.
- اگریدی، جوآن (۱۳۸۴). *مسیحیت و بدعت‌ها*. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. قم: کتاب طه.
- بوش، ریچارد و دیگران (۱۳۷۴). *ادیان در جهان امروز*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: فرهنگ اسلامی.
- پارتریج، کریستوفر (۱۳۹۸). *سیری در ادیان جهان*. ترجمه عبدالعلی براتی. تهران: ققنوس.
- تیسن، هنری (بی‌تا). *الاهیات مسیحی*. تهران: ترجمه ط. میکائیلیان. تهران: حیات ابدی.
- جینیبر، شارل (۲۰۲۲ م). *المسیحیه نشأتها و تطورها*. ترجمه عبدالحلیم محمود. قاهره: دار المعارف.
- رابرتسون، آرچیبالد (۱۳۷۸). *عیسی اسطوره یا تاریخ*. ترجمه حسین توفیقی. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ژیلسون، اتین (۱۳۹۵). *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی*. ترجمه رضا گندمی نصرآبادی. تهران و قم: سمت و دانشگاه ادیان و مذاهب.
- فرگوسن، دیوید (۱۳۸۲). *رودولف بولتمان*. ترجمه انشاءالله رحمتی. تهران: گام نو.
- کاکس، هاروی (۱۳۷۸). *مسیحیت*. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- گندمی نصرآبادی، رضا (۱۳۸۶). *تأثیر فیلون بر عهد جدید فصلنامه قیسات*، ۱۲، (۴۳)، ۱۴۶-۱۲۹.
- گندمی نصرآبادی، رضا (۱۳۹۲). *فیلون اسکندرانی مؤسس فلسفه دینی*. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- لئون دوفور، گزابه (بی‌تا). *فرهنگ الهیات کتاب مقدس*. تهران: کانون یوحنا رسول.
- مک‌گراث، آلستیر (۱۳۹۲). *درس‌نامه الهیات مسیحی*. ترجمه محمدرضا بیات و دیگران. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- ناس، جان بایر (۱۳۸۱). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: علمی و فرهنگی.
- ولفسن، هری اوسترین (۱۳۸۹). *فلسفه آباء کلیسا*. ترجمه علی شهبازی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- هاکس، جیمز (۱۳۷۷). *قاموس کتاب مقدس*. تهران: اساطیر.
- یانگ، فرانسیس (۱۳۸۶). *دو منشأ یا کلافی درهم‌پیچیده در اسطوره تجسد خدا*. ویراسته جان هیک. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و حسن محمدی مظفر. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- یگر، ورنر (۱۳۸۹). *صدر مسیحیت و پایداری یونانی*. ترجمه فریده فردرف و امیر نصری. تهران: حکمت.
- Augustine (2002). *Confessions*. Translated by Sayeh Meysami. Tehran: Sohravardi Research and Publication Office.
- Erman, Bart D. (2023). *New Testament: A Historical Introduction to Ancient Christian Writings*. Translated by Hussein Tavafi. Qom: Religions and Denominations.
- Ugridi, Joan (2005). *Christianity and Heresies*. Translated by Abdulrahim Sulaymani Ardastani. Qom: Toha Publishers.
- Bush, Richard et al. (1995). *Religions in Today's World*. Translated by Abdulrahim Gavahi. Tehran: Islamic Culture.
- Partridge, Christopher (2019). *Exploring World Religions*. Translated by Abdolali Barati. Tehran: Ghoghnu.
- Thiessen, Henry (No date). *Christian Theology*. Translated by T. Mikaelian. Tehran: Eternal Life.
- Gueniber, Charles (2022 CE). *Christianity: Its Origins and Evolution*. Translated by Abdelhalim Mahmoud. Cairo: Dar al-Maarif.
- Robertson, Archibald (1999). *Jesus: Myth or History?* Translated by Hussein Tavafi. Qom: Center for Studies and Research on Religions and Denominations.
- Gilson, Etienne (2016). *History of Medieval Christian Philosophy*. Translated by Reza Gandmi Nasrabadi. Tehran and Qom: SAMT and University of Religions and Denominations.

- Ferguson, David (2003). Rudolf Bultmann. Translated by Enshallah Rahmati. Tehran: Gam-e Now.
- Cox, Harvey (1999). Christianity. Translated by Abdulrahim Sulaymani Ardastani. Qom: Center for Studies and Research on Religions and Denominations.
- Gandmi Nasrabadi, Reza (2007). Philo's Influence on the New Testament. Qabasat Quarterly, 12(43), 129-146.
- Gandmi Nasrabadi, Reza (2013). Philo of Alexandria: Founder of Religious Philosophy. Qom: University of Religions and Denominations.
- Leon-Dufour, Xavier (No date). Dictionary of Biblical Theology. Tehran: John the Apostle Center.
- McGrath, Alister (2013). Christian Theology Textbook. Translated by Mohammad Reza Bayat et al. Qom: University of Religions and Denominations.
- Noss, John B. (2002). Comprehensive History of Religions. Translated by Ali Asghar Hekmat. Tehran: Scientific and Cultural Publishing.
- Wolfson, Harry Austryn (2010). Philosophy of Church Fathers. Translated by Ali Shahbazi. Qom: University of Religions and Denominations.
- Hox, James (1998). Bible Dictionary. Tehran: Asatir.
- Young, Frances (2007). Two Roots or Intermingled Stems. In: The Myth of God Incarnate. Edited by John Hick. Translated by Abdulrahim Sulaymani Ardastani and Hasan Mohammadi Muzaffar. Qom: University of Religions and Denominations.
- Jaeger, Werner (2010). Early Christianity and Greek Paideia. Translated by Farideh Ferdafar and Amir Nasri. Tehran: Hikmat.

English

- Dodd, C. Harold (1971). *The Meaning of Paul for today*. Oxford: Fontana Book.
- Baillie, John (1939). *Our Knowledge of God*. London: Oxford University Press.
- Carpenter, Humphrey (1980). *Jesus*. Oxford: Oxford University Press.
- Chadwick, Henry (1967). *the Early Church*. London: Penguin Books.
- Engels, Frederick (2015). *On the History of Early Christianity*. U.S.A.: CreateSpace Publishing.
- Hamack, Adolf (2010). *History of Dogma*. translated by Nell Buchanan. the United States: Nabu press.
- Hamack, Adolf (2015). *The Origin of the New Testament and the Most Important Consequences of the New Creation*. translated by J. R. Wilkinson. the United States: Wipf & Stock Publishers.
- Jones, Hans (1963). *The Gnostic Religion: The Massage of the Alien God and the Beginnings of Christianity*. Germany: Beacon Press.
- Kearney, Richard (2009). Paul's Notion of Dunamis: Between the Possible and Impossible. in: S T. *Paul Among the Philosophers*. edited by John D. caputo and Linda Martin Alcoff. the United States of America: Indiana University press.
- Kennedy, H. A. (1920). *the theology of the Epistle*. London: Puckworth.
- Runia, David T (1993). *philo in Early Christion literature: A survey, van Gorcum*. Minneapolis: Assen Fortress press.
- Rylands, L. Goordon (1940). *the Beginnings of Gnostic Christianity*. London: Watt & Co.
- Sanders, E. P. (2009). Paul between Judaism and Hellenism. in: S T. *Paul Among the Philosophers*. edited, by John D. caputo and Linda Martin Alcoff. the United States of America: Indiana University press.
- Sandmel, Samuel (1979). *Philo of Alexandria: an Introduction*. Axford: Oxford University Press.
- Schroeder (2001). Paul Apostle St. in: Berard L, Marthaler. *New Catholic Encyclopedia*. U.S.A: The Catholic University of America.
- Stewart, James (1993). *A Man in Christ*. Vancouver: Regent college Publishing.
- Swete, H. B. (2003). *Introduction to the Old Tastament in Greek*. U.S.A: Wipf & Stock Pub.